**مدت: 5/35 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اسعد الله ایامکم جمیعاً. میلاد مبارک و مسعود مولایمان حسین بن علی علیهما السلام خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و حضرت معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تبریک عرض می‌کنیم. و امیدواریم که خدای متعال همه ما را جزء شیعیان و موالیان راستین و وفاداران راستین آن امام همام قرار دهد و در دنیا و آخرت دست‌مان را از دامان مبارک‌شان کوتاه نفرماید. این صلوات خاصه آن بزرگوار را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم که البته خصوصیت این صلوات این است که مشترک است یعنی ممزوج است با صلوات بر برادر بزرگوارشان امام حسن مجتبی سلام الله علیه. این دو بزرگوار از اول با هم نام شریف‌شان سیدا شباب اهل الجنة، صلوات خاصه‌شان هم منفرد نیست، معاً واصل شده و بیان شده.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَبْدَيْكَ وَ وَلِيَّيْكَ وَ ابْنَيْ رَسُولِكَ وَ سِبْطَيِ الرَّحْمَةِ وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلَادِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ عِشْتَ مَظْلُوماً وَ مَضَيْتَ شَهِيداً وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الزَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ بَلِّغْ رُوحَهُ وَ جَسَدَهُ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَتِيلِ الْكَفَرَةِ وَ طَرِيحِ الْفَجَرَة. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مُوقِناً أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ قُتِلْتَ مَظْلُوماً وَ مَضَيْتَ شَهِيداً وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِثَأْرِكَ وَ مُنْجِزٌ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَذَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أَمَةً أَلَبَّتْ عَلَيْكَ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّنْ أَكْذَبَكَ وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّكَ وَ اسْتَحَلَّ دَمَكَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ خَاذِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَك‏فَلَمْ يُجِبْكَ وَ لَمْ يَنْصُرْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَى نِسَاءَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِي‏ءٌ وَ مِمَّنْ وَالاهُمْ وَ مَالَأَهُمْ وَ أَعَانَهُمْ عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِمَنْزِلَتِكُمْ مُوقِنٌ وَ لَكُمْ تَابِعٌ بِذَاتِ نَفْسِي وَ شَرَائِعِ دِينِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي وَ مُنْقَلَبِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي‏. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بحث در اعتبار اطمینان در مقام بود که اگر انسان اطمینان پیدا کرد که دیگری قیام به این وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کرده است و انجام داده آیا در این جا می‌تواند اکتفاء کند به این اطمینانی که پیدا شده برای او که دیگری انجام داده است یا نه. گفتیم که چون اطمینان از حجج شرعیه هست به دلیل سیره عقلاء و عدم ردع شارع بله می‌تواند اکتفاء کند و دیگه لازم نیست خودش هم اقدام بکند به امر و نهی. ولی بعضی بزرگان فرمودند که این سیره عقلائیه مردوع است به روایاتی که آن روایات را دیروز خواندیم و مناقشه کردیم و گفتیم مقتضی در آن روایات برای ردع تمام نیست و دلالت بر ردع آن‌ها ندارد.

بعضی از فضلاء هم بعضی روایات دیگر را اضافه کردند. آن روایت مشهوری که اگر خمسون قسامه شهادت داد به امری و خودش تکذیب کرد و گفت من انجام ندادم و نکردم حضرت فرمود «صدّقه و کذّبهم» به این هم استناد کردند بر این که خب با این که وقتی خمسون قسامه گفتند انسان قطع پیدا نکند اطمینان بالایی پیدا می‌کند. آن وقت آن خودش که می‌آید انکار می‌کند می‌گوید من نگفتم، تکذیب می‌کند حالا یک احتمال نیشقولی ضعیفی ایجاد می‌شود اما در عین حال شارع می‌فرماید به آن اطمینان عمل نکن و به قول این اعتبار قرار بده و به آن اطمینان خودت عمل نکن. کأنّ خواستند این جوری به این روایت هم استشهاد بکنند برای ردع از عمل به ... و خب این دیگه مال باب صلات و مال باب طهارت و نجاست هم نیست دیگه. در همه موضوعات، همه جاها این مسأله دیگه می‌آید.

و لکن استشهاد به این روایت هم واضح است که تمام نیست و از ضروریات دین هست که وقتی خمسون قسامه گفتند، خودش می‌آید تکذیب می‌کند، شارع یعنی می‌خواهد بفرماید چی، کذّبهم. آن پنجاه نفری که آمدند گفتند، توی آن‌ها عدول هستند، ثقات هستند، همه آن‌ها را تکذیب بکنیم و این را تصدیق بکنیم این ترجیح مرجوح بر راجح نیست؟ این را می‌خواهد بگوید روایت. پنجاه نفر را بگوییم شما دروغ گفتید برای این که خود این یک نفر که حالا متهم است دارد می‌گوید نه، این معقول نیست. و آیا می‌توانیم ملتزم بشویم که در این موارد که خمسون قسامه گفتند این ارتکب فلان محرّم را معاذ الله، یا ترَکَ فلان واجب را عامداً معاذ الله، می‌توانیم آثار عدالت را بر او بار کنیم؟ نمی‌توانیم این را. این مطلب اگر این روایت تمام باشد که از مشکلات روایات هم هست معنایش همین است که یعنی در مقام عمل، در برخورد وقتی دارد می‌گوید نه، برخورد شخصی مثل این باشد که همه انجام ندادیم ولی نه این که آثار فقهی را بار... آثار فقهی عدالت و عدم ارتکاب آن را بر آن بار بکنیم. بنابراین این روایت هم اصلاً در این مقام نیست و به این معنا هم نیست.

خب حالا اگر فرض کردیم روایات مذکوره از نظر مقضتی تام بود آیا می‌توانیم اتکاء کنیم به آن‌ها برای ردع این سیره؟

معروف بین بزرگان اصول و فقه این است که سیَرِ عقلائیه راسخه ریشه‌دار گسترده این‌ها با چند حدیث و با یک ظاهر و دو ظاهر و با اطلاق و این‌ها قابل ردع نیست. برای این که ردع باید تناسب با مردوع عنه داشته باشد. یک چیزی که این طور راسخ است، همگانی است، چه جور می‌شود با یک حرف دو حرف، این جا و آن جا، به این شخص و آن شخص ردع کرد این سیره را، برانداخت این سیره را. وقتی سیره راسخ است باید علت براندازی آن هم متناسب با آن باشد. انبوهی از گفته‌ها، روایات باید باشد تا این که آن اثر بر آن بار بشود که ردع و برانگیخته شده از جامعه باشد. و الا چنین چیزی ترتب پیدا نمی‌کند.

فلذا آقایان فرمودند نه، اگر یادتان باشد در اصول در بحث حجیت خبر واحد آن جا فرمودند که این سیره عقلاء که بر خبر واحد، عمل به خبر ثقات هست این با یک آیه.... حتی آیه قرآن، با یک آیه نمی‌شود این را ردع کرد، با اطلاق یک آیه. آن جا هم این فرمایش را فرمودند. فکیف به این که آیه نیست و یک روایتی در گوش یکی، زراره یا یکی این جا و آن جا گفته شده. توی قانون اساسی اسلام می‌گویند نمی‌شود. فکیف به این که یک روایتی در این جا و آن جا آن هم به اطلاقش. نه به تصریحش، آن هم به یک ظهور خیلی قوی نه، بنابراین طبق آن مسلک این روایات ولو مقتضی در آن تمام باشد صلاحیت برای ردع ندارد. و چون صلاحیت ندارد معلوم می‌شود این روایت در مقام ردع نیست از آن سیره و آن سیره مقبول شارع است. و اگر آن سخن محقق حاج آقا مصطفی قدس سره بگوییم که ایشان فرمود... قبلاً بارها نقل کردیم که فرموده است که شارع تارةً در مقام ردع سیره است، برانداختن سیره است، آن جا درست است، با یک اطلاق با یک عموم، با دو تا روایت، با این‌ها نمی‌شود. اما أخری در مقام ردع سیره نیست، در مقام اظهار موقف خودش هست، می‌گوید نظر من این است. خب آن جا اشکالی ندارد با یک کلام هم می‌شود بگویی نظر من این است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: لا اله الا الله. یک وقت می‌خواهد سیره را از جامعه برکند، فرهنگ مردم را عوض کند، اگر هدفش این است با یکی دو تا نمی‌شود. اما یک وقت می‌گوید مردم شما این است، من هم توانایی این را ندارم که شما را عوض کنم ولی نظر من این نیست، همین. خب این با یک کلام هم می‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: شما کجا را دارید اشکال می‌کنید؟ حرف ایشان را داری اشکال می‌کنید. من حالا دارم حرف کفری را نقل می‌کنم شما به آن کفر اشکال دارید. می‌گویم اگر کسی چنین حرفی را زد که گفت یک وقت هست که شارع قصدش چیه؟ براندازی یک فرهنگ است، یک فرهنگ راسخ است، خب این معلوم است یک فرهنگ راسخ با یک حرف درِ گوش یک نفر که نمی‌شود برانداخت. پس اگر هدف آن باشد بله این نمی‌شود. اما اگر هدف این نیست باید گفت رأی خودش را بگوید، مأیوس است از این که جامعه را بتواند عوض کند، یا قدرتش را ندارد. کار دستش نیست، فقط می‌خواهد بگوید چی؟ می‌گوید این کار را قبول ندارم. مثل این که مگر توانستند ائمه علیهم السلام با این که زیاد هم گفتند، عمل به قیاس را از عامه برچینند؟ نه. ولی اعلام کردند ما این را قبول نداریم. برای این که موقف خودشان را بیان بکنند اما توانایی این که بیایند عمل به قیاس را از جامعه مسلمین آن روز بردارند توانایی این را نداشتند به حسب قدرت عادی، نه قدرت‌های فوق عادی. خب آن را که داشتند، آن را که بنا نبود عمل کنند. قدرت عادی. با تسلط آن‌ها و خصوصیات جامعه آن روز آن قدرت را نداشتند ولی اظهار موقف کردند که ما قبول نداریم این را. آن جا با یک روایت هم می‌شود و کفایت می‌کند. آن جا نمی‌توانیم بگوییم که اعلام موقف هم .... نه، یک روایت دارد اعلام موقف می‌کند نمی‌توانیم به آن عمل بکنیم و باید تعلیل ببریم. این نه، آن جا اخذ می‌کنیم. خب این حرف قبلاً ما گفتیم حرف درستی است، بله اگر جایی فقط اعلام موقف است لابأس به. ولی در عین حالا که آن حرف را قبول داریم این جا می‌گوییم خصوصیتی وجود دارد که در این جا باید شارع اگر قبول ندارد فراوان، انبوه ردع بکند. و در مقام ردع باید بربیاید. چرا؟ برای خاطر این که عمل به اطمینان در کل شریعت کبرویاً و صغرویاً رایج بین مسلمین است، بین پیروان مکتب اسلام است. هم در مقام تحصیل کبریات شرعیه این جوری است که چی حرام است، چی واجب است، کبری‌هایش. هم در مقام تطبیق آن. قبله کدام طرف است مال نماز، این امام عادل است یا عادل نیست؟ این لباس پاک است یا پاک نیست، این آب پاک است یا پاک نیست؟ و .... هزاران موضوع که ما درگیر با آن‌ها هستیم برای اطاعت اوامر الهی و نواهی الهی. معمول این‌ها را با قطع صد درصد که نمی‌توانیم به دست بیاوریم. معمول این‌ها؟؟؟ از راه اطمینان است. اگر شارع مقدس بیّنه را هم حجت کرده، خبر عادل را هم بگویید حجت کرده، ثقه را هم حجت کرده، خب از کجا می‌فهمید این بیّنه عادله است، آخرش به کجا می‌رسید؟ به اطمینان به عدالت‌شان یا اطمینان به عدالت کسی که شهادت به عدالت این‌ها دارد می‌دهد. بالاخره زیربنای همه این‌ها معمولاً چیه؟ عدالت است. حتی برای وسائل اثبات تعبدیه که شارع درست کرده مثل بیّنه، مثل خبر واحد، مثل خبر عادل یا ثقه اگر گفتیم. آن‌ها هم بالاخره احراز این که این چیز است از راه اطمینان است. بنابراین اساس امتثال شریعت چه در احراز کبریاتش، چه در احراز صغریاتش همه این‌ها معمولاً براساس اطمینان حاصل است. خب همان ادله‌ای که به شارع می‌گوید در علم کلام که باید شارع تشریع احکام بکند همان دلیل می‌گوید در این صورت تشریع که بکند و این کار را نکند همه هبائاً منثور می‌شود. چون مردم از راهی دارند آن را تحصیل می‌کنند کبرویاً و صغرویاً قبول نداریم،‌ باطل است. این جا تتمیماً للتشریع این جا باید اگر قبول ندارد واقعاً دست به کار بشود و بگوید نه، و حال این که می‌بینیم چنین کاری نکرده و این دیگه آن وقت اگر بخواهد دست به کار این چنینی بشود با یکی دو تا روایت، آن هم این جور روایاتی که به زحمت حالا کسی بخواهد یک دلالتی برای آن درست کند. که خیلی‌ها هم شاید می‌شنوند و نمی‌فهمند از آن این مطلب را. آن وقت با این می‌خواهد بیاید چه کار کند؟ بیاید این سیره... این بیان شبیه آن بیانی است که ما در اطلاقات مقامی آقایان فرمودند یادمان دادند.

آقایان چی فرمودند در اطلاقات مقامی؟ فرمودند اگر شارع می‌گوید... یک مطلبی را می‌فرماید، مردم ما لیس من الفرد را روی غفلت‌شان فرد می‌انگارند یا ما هو فردٌ روی غفلت‌شان فرد نمی‌انگارند مثل این که شارع فرموده ... در باب کفارات چی فرموده؟ فرموده یک مد طعام بدهید. همه مردم می‌روند چه کار می‌کنند، می‌رود عطاری می‌گوید آقا یک مد گندم یا جو بکش. آن هم یک مد می‌کشد می‌آید می‌دهد به فقیر. خب معمول این‌ها چی دارد؟ یک خار و خاشاکی توی آن هست، یک چیزی توی آن هست، یک مثقال، دو مثقال از یک مد کمتر است اگر خالص بخواهی حساب بکنی ولی کسی توی ذهنش نمی‌آید این، غفلت عمومی وجود دارد که این که خالص نیست. همه هم قبول دارند که این با آن یکی ... فقط وقتی الماس می‌خواهند بکشند، وقتی طلا می‌خواهند بکشند آن جا میزان خاصی را به کار می‌برند اولاً با هر ترازویی دیگه نمی‌کشد، بعد هم آن جا اگر دقت کرده باشید توی همین زرگری‌ها این جوری است که اگر یک کاغذ این قدر می‌گذارند این ور، همان کاغذ را آن ور هم می‌گذارند. پس بنابراین... یا در جایی که غیر فرد را فرد است، فرد نمی‌انگارند مثل این که رنگ خون، برهان می‌گوید رنگ خون خون است چون انتقال عرض من موضعٍ الی موضعٍ محال است. عقل می‌گوید خون است، ولی غفلت عمومی وجود دارد؛ کدام رنگ را خون می‌داند. این جا هم می‌گویند همین اطلاق مقامی که شارع تنبیه نفرموده، معلوم می‌شود قبول دارد. خب چرا آن جا می‌گویند اطلاق مقامی یدّل؟ برای این که غفلت عمومی وجود دارد، اگر شارع تنبیه نکند نقض تکلیفش در آن موارد لازم می‌آید با این غفلت عمومی که وجود دارد. همان چیزی که باعث شده شارع بفرماید اجتنب عن الدم، و بفرماید آن جا تکفیر کن، مدِّ طعام بده، کبری را جعل بکن، چون می‌بیند آن کبری این جور به زمین می‌افتد، معمولاً برای ناس باید بیاید بگوید. عمل به اطمینان هم جور است. معمول کار مردم، متشرعه بر اساس اطمینان است. یا به اطمینان ینجرّ در نهایت یا مثل کجا؟ مثل همان مثال‌هایی که زدیم که ینجّر به آن. بله الان بیّنه دارد این حرف را می‌زند اما این که این بیّنه هست از کجا معلوم شده؟ براساس اطمینانی است که در.... و یا این که بالمباشره اطمینان است. بنابراین این سیره از آن سیره‌هایی است که این چنین با همه احکام، با همه امتثالات، با همه مجالات زندگی، فردی، اجتماعی و ... همه این جوری درگیر است، ممزوج است. این جا از جاهایی است که شارع اگر قبول ندارد باید چه کار کند؟ باید بیاید ردع کند، نه اعلام موقف تا یک جا بگوید. و آن وقت باید انبوه باشد، متناسب با آن باشد. پس بنابراین به این بیان می‌شود گفت و این مقدمه‌ای که ما عرض کردیم مقدمه‌ای است که بعضی از بزرگان هم در منتقی الاصول از آن استفاده کردند به یک نحو آخری.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: نه، باید بگوییم چیز دیگری مقصود است. یا می‌خواهد بگوید مستحب است عمل نکنید یا یک این جور چیزی باید بگوید.

خب پس بنابراین اگر مقتضی هم در این روایات را تمام بدانیم اشکالش این است که این جا از جاهایی است که این‌ها لایصلح للردع. بنابراین اطمینان حجت عقلایی است که شارع هم امضاء فرموده علاوه بر این که مشمول عناوین مأخوذه در غیر واحدی از روایات هم هست. «اذا عرفت، اذا علمت» که در روایات متعددی واقع شده این عرف وقتی.... «اذا عرفت» این مورد هم که اطمینان به حکم دارد یا اطمینان به موضوع دارد مصداق عرفت، خودش را می‌بیند، می‌داند. و بنابراین فقط نه تنها به عدم ردع می‌‌گوییم بلکه به این که ادله فراوانی که عناوین در آن اخذ شده آن‌ها هم شامل این حالت می‌شود. حالتی که انسان به اطمینان. مثلاً «اذا عرفت» که عادل است صل خلفه. عرفت، خب وقتی اطمینان هم داریم می‌گوییم خب ما می‌دانیم، من عارف هستم، اعرف، آن جا را هم می‌گوید، و هکذا و هکذا. بنابراین ان شاء الله عمل به اطمینان لابأس به.

سؤال: استاد به توجه به عسر و حرج امکان ردع ؟؟؟

جواب: چرا عسر و حرج است؟ برائت جاری بکنید. خیلی جاهایی که اطمینان به تکلیف داریم می‌گوید برائت جاری کن. برائت حل می‌کند کار را خیلی جاها. اطمینان به حرمت، برائت جاری کن. اطمینان به وجوب برائت جاری کن.

سؤال: ؟؟؟

جواب: خب توی موضوعات هم شک داری هست یا نه، اجتناب نمی‌خواهد، شبهه موضوعیه است دیگه. اطمینان هم به درد شما نمی‌خورد و هکذا. از آن طرف هم وقتی کسر و انکسار بشود روی هم رفته‌اش راحت‌تر می‌شود کارها.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: چرا؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: البته آن‌ها خودشان مدعی نیستند ولی می‌گوییم واقعاً همین طور است. چون شما از کجا می‌گویید مثلاً قول رجالیون حجت است. خب این‌ها به اطمینان است دیگه. یا اطمینان بکنید به امثال ذلک. حالا دیگه آن با خودش هست کسی که این حرف را می‌زند. چرا، اگر کسی بگوید آن وقت خیلی جاها ممکن است که این گرفتاری هم پیدا بشود. این تمام شد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، سیره عقلاء است. متشرعه هم البته عمل می‌کنند ولی این سیره عقلاء است. متشرعه هم بما أنّه عقلاء سیره‌شان بر این است. مثل عمل به ظواهر است، این طبع مطلب است. ظواهر را چه جور ما عمل می‌کنیم؟ ظواهر کلمات، مردم عالم به ظواهر سخن‌ها عمل می‌کنند، وزانش وزان آن است.

سؤال: ؟؟؟ این روایت ؟؟ که فرمودید پنجاه نفر هستند یا پنجاه قسم باشد؟

جواب:‌ قسم نیست، قسامه است.

سؤال: پنجاه نفر قسم یا پنجاه؟؟؟

جواب: حالا آن احتمال دارد، حالا قسامه خودش چند تا است، ضرب در پنجاه که بکنی خودش می‌شود چند تا، آن‌ها دیگه حالا بحث‌هایش سر جای خودش است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله در اصول اعتقادات حالا محل کلام است که اصول اعتقادات من القائل به این که باید یقین داشته باشی، اطمینان هم به درد نمی‌خورد. و من القائل به این که چرا؟ حتی مظنه هم به درد می‌خورد. محل کلام است، البته مشهور بین فقهاء این است که در اعتقادات یعنی اصول اعتقادیه،‌ نه همه اعتقادیات. اصول اعتقادی باید یقین داشته باشید. خب آن جا اشکالی ندارد و علتش هم این است که اعتقادات اصلی برهان واضح دارد و آن جا براساس این نیست که ما بخواهیم با اطمینان بگوییم. احتمال خلاف هم می‌دهیم ولی نه. در مورد وجود خدای متعال و آن صفاتی که... این که عادل است، این که ظالم نیست و امثال این‌ها. حالا صفاتش عین ذاتش هست یا فلان است این‌ها برای همه مردم همین که اجمالاً می‌دانند بالاخره آن جا چیزی نیست، کفایت می‌کند برای آن‌ها، آن ریزه‌کاری‌ها و خصوصیات نبوت عامه و خاصه هم که بحمدالله از واضحات است، امامت ائمه علیهم السلام هم... آن‌ها مشکلی ندارند در آن جا و آن باب یک بابی است که گفته باید یقین داشته باشید.

سؤال: ؟؟؟مبتنی بر قاعده لطف است؟

جواب: نه، قاعده لطف هم درست نیست. لطف لایکون ؟؟؟؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: از چی؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: ردع کرده در مورد اعتقادات شارع ردع کرده ولی از آن ادله وافیه داریم در مورد اعتقادات. البته بعضی‌ها هم قبول ندارند آن جا ردع کرده. می‌گویند در اعتقادات عرض کردم... قول هست که در اعتقادات اطمینان هم کفایت می‌کند، بلکه مظنه هم گفتند بعضی‌ها که کفایت می‌کند.

خب این بحث تا این جا پس نتیجه این شد که اگر یقین کردیم... مکلف یقین کرد غیر خودش قام به این وظیفه، یقین کرد خب یکفی. اگر اطمینان پیدا کرد که غیر خودش قام به این وظیفه، یکفی. اگر حجت شرعیه قائم شد بر این که غیر خودش قام به این وظیفه، حجت شرعیه غیر اطمینان مثل بینّه، مثل عدل واحد، مثل ثقه، این‌ها را اگر گفتیم حجت شرعیه است، آن هم یکفی.

حالا إنّما الکلام در این امر اخیر هست که اگر هیچ کدام از این‌ها نبود، مظنه دارد که دیگری قیام کرده به این امر، انجام داده این امر را. این جا می‌تواند اکتفاء کند یا نه؟... مظنه دارد. در این جا بعضی از فقهاء از آن‌ها استفاده می‌شود که بله، این جا هم می‌تواند. و مرحوم شهید ثانی قدس سره در مسالک این را نسبت به شهرت مشهور بین اصحاب داده، مشهور بین اصحاب این است که بله، ولی خودش مناقشه کرده.

فرموده است که:

«و إنّما تظهر فائدة القولين (که عینی است یا کفایی) في وجوب قيام الكلّ به قبل حصول الغرض - و إن قام به من فيه الكفاية - على القول بالوجوب العيني...»

اگر وجوب عینی گفتیم، من به الکفایة هم ولو این که قائم شده ولی این باید بگوید. امر بکند و نهی بکند.

«و سقوط الوجوب عمّن زاد على من فيه الكفاية من القائمين على القول الآخر، بل بظن قيام من فيه الكفاية...»

بنابر وجوب کفایی به ظن این که «من فیه الکفایة» هم قیام کرده می‌تواند اعتماد بکند و ساقط بشود وجوب از او.

«على ما هو المشهور بينهم، و ان كان هذا القسم موضع النظر.»

خود ایشان در جایی که مظنه فقط پیدا شده برای او که دیگری انجام داده «من به الکفایة» انجام داده می‌گوید فیه نظرٌ. اما مشهور... نسبت می‌دهد به مشهور فقهاء که فرمودند بله کفایت می‌کند.

محقق اردبیلی قدس سره در مجمع الفائدة و البرهان فرموده... جلد هفتم، صفحه 534، 535:

«و إن کان الحق...» مطالبی دارد تا می‌رسد به این جا که می‌شود این جوری؛ «و إن کان الحق... أنّ العلم بان الغير سيفعل الواجب الكفائي قبل فوت وقته كافٍ.»

این مسأله بعدی است که ما خواهیم گفت. الان بحث‌مان این است که می‌دانیم انجام داده. حالا یک بحث هم بعد داریم که می‌دانیم انجام خواهد داد. حالا ایشان می‌گوید اگر کسی علم دارد به این که فلان انجام خواهد داد، کافی است.

«و كذا فيما نحن فيه، بل الظن المذكور أيضاً...»

ظن مذکور یعنی همان ظنی که قبل از فوت وقت عمل باشد.

«فيجوز التأخير.»

خب ایشان فتوا داده. در آن موردی که می‌داند و گمانش این است که انجام خواهد داد، پس به طریق أولی آن جایی که گمانش این است که انجام داد، ایشان فتوا داده به این که کفایت می‌کند.

در کشف الغطاء، جلد چهارم، صفحه 429، علی المحکی عنه فرموده:

«من شرایط الوجوب عدم مظنّة قيام الغير به.»

از شرائط وجوب این است که ظن به این نداشته باشی که غیر قیام به آن کرده. پس اگر ظن به این داری که غیر قیام به آن کرده یکفی.

صاحب جواهر هم فرموده است:

«بل لایبعد الاکتفاء بالظن الغالب المتآخم للعلم (که همین اطمینانی باشد که از آن بحث کردیم) لها ایضاً بل ربما احتمل الاکتفاء بمطلق الظن»

احتمال داده شده که لابد ناظر است به فرمایش شهید در مسالک که به مشهور فقهاء نسبت داده و به مرحوم اردبیلی و استادش مرحوم کاشف الغطاء. ولی خودش می‌فرماید که:

«و إن کان فیه نظرٌ أو منعٌ للاصل السالم عن المعارض»

فتحصل که ما در مسأله دو قول داریم که آیا به مظنه انجام از طرف غیر می‌توان اکتفاء کرد، دو قول است؛ یک قول این که آری می‌توان اکتفاء کرد، نسبه الشهید الثانی الی المشهور و اختاره مقدس اردبیلی و شیخ جعفر کاشف الغطاء قدس سره.

و قول ثانی این است که لایمکن الاکتفاء که صاحب جواهر فرموده و شاید فی اعصارنا این قول قول مشهور بین فقهاء است که نه، نمی‌توان.

خب حالا ادله قولین را باید بررسی کنیم ببینیم حق کدام است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: ندیدیم این را، این فرمایش شما است که حالا بله کسی... ولی ما ندیدیم چنین ... در کلمات ...

سؤال: احتمال می‌دهیم یک نفر ؟؟؟ نجاتش می‌دهیم.

جواب: نه آن چیز دیگری است، آن یک موارد خاصه‌ای است که بله احتمال هم اگر می‌دهید بله.

خب در اقوال فقهاء بیش از این ندیدیم. حالا اما ادله قولین چی هست مثل این که دیگه وقت تمام شد ان شاء الله برای شنبه.

**پایان جلسه**